

پیش‌خواران

مجمعی از مطایبات حکیمانه عالمان دین

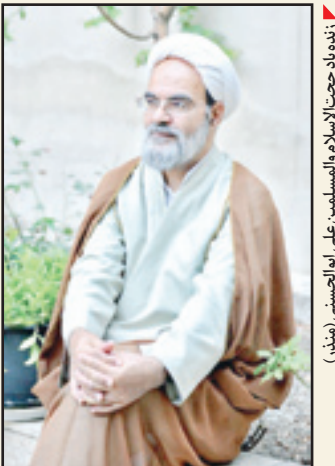
اشاراتی برای «آگاهی» و «سرور»

■ **محمدرضا کائینی**



به هنگام و در قالبی زیبا، عرضه می‌کرد. «ذوق لطیف ایرانی» یکی از واپسین آثار اوست، که در سه دفتر به علاقه‌مندان عرضه شده‌است. او در این مجلدات، گزیده‌گویی‌های حکیمانه عالمان و دانشوران کشورمان را، با سندسنجی مرتب کرده و ذیل موضوعات و میان‌تیرهایی درخور، به مخاطب ارائه نموده‌است. زنده‌یاد ابوالحسنی در دیباچه مجلد دوم از این سه‌گانه- که به لیخنه علما اختصاص دارد- در مورد موضوع این اثر و محتوای آن، چنین آورده‌است:

«عالمان و حکیمان- و در یک کلام- نوعاً همه چیزشان عالمانه و حکمت‌آمیز است، حتی شوخی‌ها و پر خاش‌هایشان. آن عالم، فرزانه‌ که «حکمت» در عمق جانیش نفوذ دارد، زمانی که سادی و نشاط، تمام وجودش را پر ساخته و با دوستان یکدل خویش، «گل می‌گوید و گل می‌شنود» و نیز زمانی که از شدت خشم، چونان دریای طوفانی شده و حریف را به باد اعتراض می‌گیرد، سخن و عملش از حکمت و معرفت تهی نیست. واژه‌ها و مفاهیمی که در هنگام بجران- از شدت شادی گرفته تا کثرت اندوه- از ذهن و زبانش می‌تراود، در کل، حکیمانه یعنی بیجا و استوار است؛ چندان که می‌توان از آنها نیز درس‌ها آموخت و پندها اندوخت. در کارنامه زندگی عالمان فرزانه، فراوان مواردی می‌یابیم که آنان- در عرصه فتوا و قضاوت، یا تدبیر



زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (ننذر)

و سیاست، یا بحث و چالش علمی با حریف- نکته‌ای آورده‌اند، مضمونی پرورده‌اند، شگردی زده‌اند، طنزی پرداخته‌اند و مزاحی گفته‌اند... که شنیدنی و آموختنی است. علما و روحانیون، شئون و مقامات گوناگونی داشته و در عرصه‌های متعددی از علم و عمل، انجام وظیفه می‌کنند و بر این اساس، ذوق‌ورزی و لطیفه‌پردازی و هنرمندی آنان نیز در عرصه‌های مختلفی ظهور و بروز دارد که از جمله آنها می‌توان به عرصه‌ها و موارد زیر اشاره کرد:

الف -دقت‌ورزی‌ها، نکته‌یابی‌ها و خرده‌گیری‌ها و اشکال‌گرفتن‌های ظریف علمی در سر درس استاد

یا جاهای دیگر.

ب- هنر نمایی‌ها و حاضر جوابی‌های حکیمانه و استادانه در مناظره‌ها و چالش‌های علمی با حریف. ج- استفاده پنهنگام و مدبرانه از فرصت‌ها و موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و... برای رساندن پیام و القای نظر به‌ها و پیشبرد اهداف اصلاحی و اسلامی خویش.

د- طنز و شوخی با رباب قدرت و مکنث.

هـ- مهارت و هنرمندی در حل مشکلات و اختلافات مردم.

و- وعظ و خطابه و هنرمندی در بیان مطالب و ذکر تمثیل‌ها و نیز گریز زدن‌های حساب‌شده و سوسوزانگیز در پایان منبر به مصائب اهل بیت علیهم‌السلام.

ز- امر به معروف و نهی از منکر و تمهیدات مدیرانه برای حسن انجام و تأثیر آنها بر روی افراد.

ح- اتخاذ تدابیر پخته در هنگام قضاوت بین افراد به منظور تشخیص مجرم.

در این دفتر بر آنیم شما را با نمونه‌های جالبی از شوخی‌ها، طنزها، لطیفه‌گویی‌ها، نکته‌گیری‌ها، مضمون تراشی‌ها، حاضر جوابی‌ها و شگردهای حکیمانه عالمان و طالبان علوم دینی در عرصه‌های گوناگون علم و عمل آشنا کنیم و البته در خلال مطالب، به اقتضای بحث و توضیح مطلب، نکات مفید و ارزشمند فراوانی نیز آمده است که خواهید خواند.»

■ **احمد رضا صدری**

در باب اهمیت روز نگاشت‌های اسدالله امیر قاتنات، معروف به «امیر اسدالله علم»، پیش‌تر در این صفحه فراوان سخن رفته‌است. اینک که سالروز صدور فرمان پهلوی دوم، برای نخست‌وزیری او در سال ۱۲۴۱ است، خوانش بخش‌هایی از این یادداشت‌ها، بهنگام به نظر می‌رسد، چه اینکه ما را به بخش‌هایی از افکار و اسرار علم، و رهنمون می‌سازد. مطالب از خاطرات علم در سالیان مختلف گزینش شده، اما به تر تیب تاریخی است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **نه امر یکایی‌ها و نه انگلیس‌ها، هیچ‌کدام اقلق‌ای به‌از بین بردن اعلی‌حضرت ندارند!**

منافع پهلوی دوم برای امریکا و انگلیس، از مقولاتی است که امیراسدالله علم در حضور شاه، بدان اذعان کرده‌است. وی در روزنگاشت چهارشنبه ۱۷ دی ۱۳۴۸، چنین می‌نویسد: «به سالگرد سوء‌قصد به جان شاه در دانشگاه تهران نزدیک می‌شویم؛ ۱۵ پهنم ۱۳۲۷. هر سال ما یک برنامه شکرگزاری برگزار می‌کنیم. عالیخانی رئیس جدید دانشگاه تهران، برنامه جدیدی پیشنهاد کرده‌است: جشنی برپا شود در بزرگداشت بنیاد دانشگاه تهران توسط رضاشاه، بدون تملقی‌های سنتی و باشکرگزاری به درگاه احدیت. شاه این تغییر را تصویب کرد اما نمی‌دانم خوشش هم آمد یا نه. صحبت سوءقصد که شد، شاه گفت دوست دختر ضارب، دختر سرباغیان سفارت انگلیس بوده‌است. عرض کردم من نیز این داستان را شنیده‌ام. در آن روزها، انگلیس‌ها و امریکایی‌ها نسبت به شاه مشکوک بودند ولی آیا سوظن‌شان در حدی بود که چنین توطئه‌احتمالی‌ها را علیه جان اعلی‌حضرت ترتیب بدهند؟ آیا سنجیده‌رزم را، رئیس ستاد ارتش وقت، پشت این توطئه‌نبود؟ او تنها مسئولی بود که در روز کذابی، خودش را در اتاقش حبس کرده بود، او و ناصر قشقایی. شاه دنباله مطلب را نگرفت و مدتی به فکر فرو رفت. سپس گفت البته



دهه ۵۰، امیر اسدالله علم در لباس سلام‌زار

نظری بر افکار و اسراری که به ذهن امیر اسدالله علم خطور می‌کرد

حکومت پادشاهان با عقل و منطق جور در نمی‌آید!

اخیر، حسایی بدن مرا به لرزه درآورده‌است. هر یک از وزرا، جداگانه به شاه گزارش می‌دهد و شاه نیز در نهایت دستورهایش را بدون کمترین مشورت با نخست‌وزیر بجزاره صادر می‌کند. چه‌بسا رمز دوم نخست‌وزیری‌اش در شش سال گذشته هم، همین بوده‌است. با همه این‌ حرف‌ها، شاه فرصت تفکر برای تصمیم‌گیری‌هایش ندارد و اشتباهاتی صورت می‌گیرد. شاه با ۲۸ سال تجربه و هوش خداداد، تا حدودی عاقل است اما در دنیای امروز، حکومت کردن مسئله پیچیده و ظریفی شده‌است. من بارها گفته‌ام ما باید مشاوران مخصوصی داشته باشیم تا در مورد هر مشکل مستقلانه مطالعه کنند و گزارش‌هایشان را به شاه بدهند، مثل سایر کشورها. خود او دیده‌است که مشاوران خصوصی رئیس‌جمهور امریکا، حساب‌شان به کلی از هیئت دولت امریکا جداست ولی او زیار نمی‌رود و همیشه می‌گوید اصلاً مایل نیست دولت در دولت درست کند و معتقد است اطلاعاتی که از ساواک و ارتش به او می‌رسد، واقعی به مقصود است. می‌ترسم یک روز بهای این مسامحه را بپردازیم.»

■ **ندیدی وقتی با اردشیر دست می‌دهم، چطور جلوی من زانو می‌زند؟**
شاه از تملق اطرافیان خود، به وجد می‌آمد و آن را به حساب پابندیی آنان به سنن ملی و دیرین کشور می‌گذاشت؛ علم یکی از مصادیق این تفکر وی را، در روزنگاشت چهارشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۴۹، چنین آورده‌است: «علیاحضرت را از بیمارستان همراهی کردم. بعد از نهار، شرفیاب شدم و از جمله مسائل، باز ایشان پرسیدم اعلی‌حضرت اجازه می‌فرمایند نخست‌وزیر وزیر خارجه را رسماً توبیخ کنم؟ چون در محضر اعلی‌حضرت، به‌هیچ‌وجه ادب و احترام لازم را به‌جا نمی‌آورند؛ پاسخ داد از تربیت امریکایی‌شان چه انتظار دیگری داری، مع‌هذا، بهتر است به آنها یادآوری کنی، که وظیفه‌شان چیست؟ جواب دادم‌ای کاش من هم مثل اعلی‌حضرت، می‌توانستم گناه را به گردن تربیت آنها بگذارم؛ بنده تردید ندارم که آنها می‌خواهند به دیگران ثابت کنند،

چه افراد مهمی هستند! شاه خندید و گفت نه موافق نیستم، ندیدی چطور وقتی با اردشیر دست می‌دهم، جلوی من زانو می‌زند؟ عرض کردم این نوع ادای احترام همان اندازه بد است، که زیاده‌روی در جهت مخالفتش. آخرین باری که در پاریس بودیم، اردشیر همین کاری را که فرمودید، کرد و یکی از خبرنگاران فرانسوی از من پرسید شاه ایران به عنوان رهبری اصلاح‌طلب و دموکرات شناخته شده، آن وقت چگونه می‌تواند تحمل کند که یکی از وزرایش، در مقابل او این چنین زانو بزند و به خاک بیفتد. شاه اصلاً از این حرف خوشش نیامد و گفت حق بود به او می‌گفتی که اردشیر رعایت سنت‌های ملی مملکت را می‌کند؛ باور نکردنی است که تا چه حد تملق و چاپلوسی، می‌تواند حتی باهوش‌ترین آدم‌ها را هم کور کند...»

حکومت‌های سلطنتی، به‌خصوص از نوع موروثی‌اش، در حال افول است؛ نمونه‌ای از تریدهای علم، در باب کارآمدی سیستمی که در آن مشغول به کار شده، در روزنگاشت روز شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۹، بازتاب یافته‌است. او از خود می‌پرسد چرا یک نفر باید از این بابت که فرزند ارشد پدر خویش است، حکومت را به دست بگیرد؟ «من سال‌هاست به این نتیجه رسیده‌ام که سلطنت با سنت‌های ملی ما هماهنگ است و سرنوشت این مملکت، تا قرن‌ها به‌وسیله آن رقم خواهد خورد، مع‌هذا باید واقعیت‌ها را نیز ببپذیرم. در هر جای دیگر دنیا، حکومت‌های سلطنتی از هر نوحش، به‌خصوص از نوع موروثی‌اش، در حال افول است. به‌عبارت دیگر حکومت پادشاهان با عقل و منطق جور در نمی‌آید، به چه دلیل پسر بزرگ یک پادشاه فقط به دلیل زمان تولدش، باید سرنوشت یک ملت را در دست بگیرد؟ اگر به منظور آیین و تشریفات و قانون اساسی باشد، حرفی است اما وقتی که پادشاه تمام اداره امور کشور را در دست می‌گیرد، حرف دیگری است. اما در ایران، ما راه و چاره دیگری نداریم. پادشاهی که بپذیرد فقط نقش نمادین اجرا کند، حکم مرگ خودش را امضا کرده‌است! نمونه‌اش سرنوشت احمدشاه و سلسله قاجار است، تازه یکی از چند مثال. تردیدی نیست که ملت ما هنوز به بلوغ سیاسی نرسیده، که گناهی هم ندارد، تجربه دموکراسی را هم نداشته...»

■ **شهبانو جرئت ندارد گلایه‌از خواهران شاه را، با او در میان بگذارد!**

بخشی از یادداشت‌های علم، نشانگر مناسبات دربار و حتی نوع رابطه شاه با عرف دیباست. او در روزنگاشت شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۹، اذعان دارد که ملکه، جرئت طرح گلایه‌هایش از خواهران شاه را، با ندارد: «در پروازمان به تهران، شهبانو خواست مرا تنها ببیند و مدت یک ساعت با هم حرف زدیم. از رفتار خواهرهای شاه و فعالیت‌های خانواده‌ا که به نظرش نسبت به ولعهد تعصب‌آمیز است، گله داشت. منتها شخصاً جرئت نمی‌کند مسئله را با شاه مطرح کند و از من خواست در این مورد، به او تذکر بدهم. بیشتر چیزهایی که می‌گوید حقیقت دارد ولی فراموش می‌کند که یکی از اقوام خود او، با استفاده از نام خانوادگی آنها، دست به چه دلال‌بازی‌هایی زده‌است. سعی کردم با ظرافت، به این مطلب اشاره کنم و یادآوری کردم طرفداری از قوم و خویش‌ها، هر نوحش بد است و باید از آن اجتناب کرد. شهبانو حرف مرا از صمیم قلب پذیرفت، مع‌هذا از من خواست موضوع را با شاه مطرح کنم... استعداد غربی‌ی دارد، که همیشه انگشتش را بر نقاط حساس کار بگذارد...»

■ **اردشیر را فراقخواندم، تا قدری شعور در مغز پوکش فرو کنم!**

شاه پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دست‌خواهر دوقولی خویش اشرف را، در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی باز گذاشت، تا چندان در عرصه سیاست، مزاحم او نباشد و کمتر اسباب ابروزیری شود! اسدالله علم در روزنگاشت چهارشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۴۹، جلوه‌ای از این رویکرد را، به تاریخ سپرده‌است: «قرار است والا حضرت اشرف در مقام رئیس هیئت نمایندگی امسال ایران در مجمع عمومی سازمان ملل شرکت کند، هر چند وزیر خارجه بسیاری از این قضیه عصبانی است. نسبت به والا حضرت کینه دارد، چون او را باعث جدایی شهبان از خودش می‌داند. به شاه هشدار دادم که متعادل نگاه‌داشتن رابطه این دو فرد، از عهده من ضامن پامر آید؛ والا حضرت اشرف را وادار کنید تا نمایندگی کنار بکشد، یا به اردشیر زاهدی بگویید خفه شود. شاه پاسخ داد به اردشیر بگو دست از این مزخرفات بردارد و هر کمکی لازم است، به والا حضرت بکند. بعداً اردشیر را فراخواندم، تا قدری شعور در مغز پوکش فرو کنم؛ هیچ خوشش نیامد!»

■ **دیدید که چطور دشمنان‌مان را، در زمان نخست‌وزیری من، از میدان به‌در کردیم!**
اسدالله علم گویی در مقام تصدی درباره، قصد دارد تا هر از چندی، خدمات خویش به پهلوی دوم را، به رخ او بکشد و از او تأییدیه‌ای به نفع خویش به کف آورد او در روزنگاشت خود دروشنبه ۲ پهنم ۱۳۵۱، یکی از به اصطلاح خدمات خود را، این گونه به رخ شاه کشیده‌است: «شرقیایی، یادآوری کردم که چطور آخوندها و سایر دشمنان‌مان را، در زمان نخست‌وزیری خود من از میدان به‌در کردیم؛ چه کسی غیر از اعلی‌حضرت، شجاعت این را داشت که از من حمایت کند؟ او اعتراف کرد که هیچ‌کس! وقایع ۱۳۴۲ را، که به ناارامی‌های خضونت‌آمیز ۱۵ خرداد، در پی دستگیری آیت‌الله خمینی! منجر شده بود و شاه به من تلفن کرده بود تا ببرسد قصد دارم به اقدامی بکنم، یکبار دیگر یادآوری کردم، گفتم به‌خاطر دارید که به اعلی‌حضرت عرض کردم که به نقطه حساس‌شان خواهم زد و وقتی گفتم

دهه ۴۰، امیر اسدالله علم در گفت‌وگو با قنبر کجستپور



دمار از روزگارشان در خواهم آورد، شما خندیدید! چاره دیگری نبود. اگر ما عقب‌نشینی کرده بودیم، نازارامی به چهار گوشه ایران سرایت می‌کرد و رژیم ما با تسلیم‌ننگ‌آوری، سقوط می‌کرد. در آن موقع، حتی این را به شما عرض کردم که اگر خود من هم از مسند قدرت به زیر کشانده شوم، شما همیشه می‌توانید با محکوم کردن و اعدام من، به‌عنوان مسبب آنچه واقع شده، خود را نجات دهید؛ از سوی دیگر اگر من موفق شوم، ما برای همیشه از دست جنگولک‌بازی‌های روحانیون و دخالت‌های خارجی، خلاص می‌شویم. شاه گفت بله، خوب به یاد دارم، هر گز خدمات شما را فراموش نمی‌کنم...»

■ **مردم چیزی برای گفتن با ابراز عقیده ندارند!**

امیر اسدالله علم در بسیاری از برگ‌های خاطرات خویش، اذعان دارد که گاه مطالبی می‌گوید که خود به آنها اعتقادی ندارد و لاجرم باید به آنها ظاهر کند! او در روزنگاشت دوشنبه ۴ تیر ۱۳۵۲، می‌نویسد: «با خبرنگاران آروزنامه‌های آذلی تلگراف و گاردین، مصاحبه کردم. مصاحبه سه ساعت طول کشید و خیلی خسته‌ام کرد. خبرنگار دیلی تلگراف پرسید چرا ما آن قدر سعی در سرکوب آزادی بیان و ابراز عقاید داریم؟ پاسخ دادم حالا که انقلاب سفید به مردم امکان داده به کلیه اهداف‌شان دست یابند، دیگر چیزی برای گفتن با ابراز عقیده ندارند! این پاسخ شرم‌آوری بود، که تماماً یادآور شعارهای رژیم‌های کمونیستی است. اما آخر چه چیز دیگری می‌توانستم بگویم؟»

■ **صادقانه اعتراف کنیم که حکومت ما نواقصی هم دارد!**

گویا با نظر انتقادی علم به شیوه حکمرانی شاه، از جمله دغدغه‌هایی است که او را آسوده نمی‌گذارده‌است، هر چند که در نهایت رفتارهای او را، با خود توجیه و حل و فصل می‌کرده‌است. او در روزنگاشت جمعه ۱۷ اسفند ۱۳۵۲، می‌نویسد: «شرقیایی، درباره نازارامی در دانشگاه‌ها صحبت کردیم. شاه اظهار داشت اصلاحاتی مهم‌تر بیشتر مشکلات‌مان را پشت سر گذاشتیم و سربازان ما، نشان داده‌اند که می‌توانند مثل شیر بجنگند اما هنوز هم جنگالی که توسط اقلیت کوچکی از دانشجویان برپا شده، دست از سرمان بر نمی‌دارد من گفتم بعضی از آنها دانشان می‌خواهد شهید شوند و دیگران هم مقایسه‌های ناجبایی، بین نظام سیاسی ما و دموکراسی‌های اروپایی می‌کنند. شاه به تندی گفت اما دموکراسی برای اروپا چه کرده‌است؟ اضافه کرد بسیاری از این خرابکاران، حقوق‌گیر قدرت‌های خارجی هستند! من اشاره کردم که اگر ما معتقد باشیم که با این همه پیشرفت مادی، مردم دیگر حق ابراز هیچ گونه شکایتی ندارند، فرمایش ایشان صحیح است، اما از سوی دیگر با ساقطانه‌اعتراف کنیم که حکومت ما نواقصی هم دارد، آن وقت یاد می‌گیریم که به این به‌اصطلاح خرابکاران به دیده دیگری بنگریم!»

■ **من اماله خواهم شد و اعلی‌حضرت نفغش را نخواهند برد!**

شاه در واپسین سالیان سلطنت، به بیماری‌های گوناگونی دچار بود. یکی از وظایف مسلم در آن دوره، این بود که موضوع را به گونه‌ای با وی در میان نهاد، که خاطر ملو‌کانه مکدر نشود. نمونه‌ای از انجام این وظیفه، در روزنگاشت یک‌شنبه ۱۴ مهر ۱۳۵۲، منعکس شده‌است: «شرقیایی، مجدداً مسئله طحاشی را مورد بحث قرار دادیم. به اواطمینان دادم که پزشکان، به من گفته بودند که جای نگرانی نیست. گفتم شما که بچه نیستید که من بخواهم حقیقت را از شما پنهان کنم، واقعاً اگر موضوع جدی‌ای در کار بود، حتماً به شما می‌گفتم، قرار است گزارش پزشکان و داروهای تجویز شده، به عنوان من اینجا فرستاده شود. بعد واقعی‌ها را تعریف کردم، که به قولی در زمان کریم‌خان زند اتفاق افتاده بود. یکی روز پزشک درباره او گفت که احتیاج به اماله دارد. کریم‌خان خیلی عصبانی شد و گفت شرم او است، چطور جرأت کرده‌است چنین توهینی را در حق فرمانروایش روا دارد؟ به پزشک گفت پیش از اینکه جواب دهی، خوب فکر کن و بعد به من بگو چه کسی احتیاج به اماله دارد؟ پزشک فلک زده، فقط یک راه داشت. پاسخ داد: البته من، قربان. من اماله خواهم شد و اعلی‌حضرت نفغش را خواهند برد. شما خیلی از این داستان خوشش آمد. ضمناً پیام را هم گرفت. اگر من به‌طور جدی نگران سلامتی او بودم، هر گز موضوع را به شوخی بر گزار نمی‌کردم.»

■ **هویدا خواجeh‌ای است که استاد دسیسه‌بازی‌است!**

اسدالله علم در مواردی چند، اوصاف نخست‌وزیران یادداشت‌های خود، به تاریخ سپرده‌است. او در روزنگاشت یک‌شنبه ۳۰ آبان ۱۳۵۵، از زبان پهلوی دوم و درباره امیرعباس هویدا، نکته جالبی را بیان کرده‌است: «شاه‌ادامه داد: راستی چرا هویدا، این قدر با شخصیت‌های قوی خصومت دارد؟ فقط حمایت من موجب شده، که کسانی چون منصور روحانی و هوشنگ انصاری، مقام خود را در دولت حفظ کنند. اگر هویدا توانسته بود، از مدت‌ها پیش آنها را از کار بر کنار کرده بود؛ پاسخ دادم نخست‌وزیر بر آدمی ضعیف‌النفس و قلدری‌مآب است. از آن گذشته چنان که هر دوی ما می‌دانیم، خواجه هم هست. با این وجود خواجeh‌ای است که استاد دسیسه‌بازی است. شاه در پاسخ احتمالاً حق با شماست. ابتدا مطمئن نیستم منظور شما از طرح این مسئله چه بود، پالینکه چرا اصلاً این موضوع را مطرح کرده بود... شاه به قدری پنهان کار است، که هیچ‌کس نمی‌تواند استدلال او را حلای کند. آیا در فکر تغییری در دولت است؟»